

شگردهای طنز آفرینی خاقانی

محمدرضا ترکی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

موسی دامن‌کش^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از صفحه ۱۱۱ تا ۱۳۰)

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۵

چکیده

در پژوهش حاضر، با رویکرد طنز سنتی و با توجه به تلقی قدما از مفهوم طنز، به سراغ آثار خاقانی - به خصوص دیوان او - رفته‌ایم. ابتدا در مبحث کلی، نظر وی و چگونگی برخوردش را با این مقوله مطرح کرده‌ایم. مبحث اصلی، شگردهای طنز آفرینی خاقانی است؛ زیرا او برای ایجاد طنز، با توجه به فضایی که پیش رو دارد و نیز به منظور استواری سخن، از شیوه‌ها و شگردهای ویژه‌ای استفاده می‌کند؛ این نکته در نمونه‌های بررسی‌شده، کاملاً آشکار است. ما هر کدام از این شگردها را نشان داده‌ایم و با توجه به میزان اهمیت و میزان کاربردشان به آنها پرداخته‌ایم. از آنجاکه امکان بررسی جداگانه و مفصل نمونه‌های مختلف وجود ندارد، در بیشتر اشعار مورد نظر، به ذکر یک یا چند بیت، پسندیده شده است.

واژگان کلیدی: خاقانی شروانی، دیوان خاقانی، طنز، هزل، هجو.

پژوهشگرانی که در عرصه طنز گام برداشته‌اند و یا آنانی که در اندیشه شرح و تحلیل اشعار خاقانی برآمده‌اند، برخی‌شان گاه مختصر اشاره‌ای به وجود طنز در برخی اشعار خاقانی کرده‌اند. ضیاء‌الدین سجادی در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی (۱۳۷۴) به هزل‌آمیز بودن بعضی از تعبیرات و اصطلاحات اشاره کرده است. میرجلال‌الدین کزازی در کتاب گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی (۱۳۷۸)، در مواردی به طنزآمیز بودن برخی اصطلاحات و واژگان دیوان اشاره کرده است؛ هم او، پیش‌تر در کتاب سوزن عیسی (۱۳۷۶) - که به شرح قصیده ترسائیه اختصاص دارد - هنگام توضیح برخی ابیات، آنها را طنزآمیز دانسته است. از میان کتاب‌های طنزی که در آنها به برخی قطعات طنزآمیز دیوان خاقانی و یا به طور کلی به طنزپردازی او اشاره شده است، می‌توان به مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران (۱۳۶۴) و چشم‌انداز تاریخی هجو (۱۳۶۶) و هجو در شعر فارسی (۱۳۸۰) اشاره کرد. اما این مسئله تا کنون به صورت جدی پیگیری نشده است؛ لذا با توجه به بسامد اشعار طنزآمیز خاقانی - که می‌توان گفت به نوعی در میان کلام پیچیده و پرطمطراق او پنهان مانده است - انجام پژوهش مستقلی که به طور همه‌جانبه و دقیق به این مسئله بپردازد، ضروری می‌نماید.

در این مختصر، مجالی برای طرح آرای طنزپژوهان مختلف درمورد تعریف طنز و پرداختن به اختلاف نظرها در این زمینه نیست؛ البته لازم است گفته شود که ما با رویکرد طنز سنتی به این مقوله نگریسته‌ایم و تفاوتی بین آن و واژگان پیرامونی‌اش (هجو، هزل، مطایبه و...) قائل نشده‌ایم.

خاقانی در بدو امر، شاعری جدی به نظر می‌رسد، اما گذری بر دیوان و دیگر آثار او کافی است تا نمونه‌های قابل توجهی را از شوخ طبعی و طنز در سخن او مشاهده کنیم. در لابه‌لای اشعار سنگین او طنزی نهفته است که با لحنی بسیار ظریف و هنرمندانه و گاه به دور از سنگینی و پیچیدگی همیشگی کلام اوست. حتی برخی از این موارد می‌توانند از بهترین و لطیف‌ترین نمونه‌های طنز در ادبیات فارسی به شمار آیند؛ او حتی در www.sid.ir با ساختاری قدرتمند ارائه دهد، تا مخاطب از برخی رکاکت‌هایی که بعضاً ممکن است

در کلامش مشاهده شود، دل‌زده و ملول نگردد، نیز در اشعار طنزآمیز خود اهدافی را دنبال می‌کند؛ یکی همان است که طنزپژوهان آن را هدف اصلی طنز قلمداد می‌کنند، یعنی انتقادی که به قصد اصلاح صورت می‌گیرد. طنز موجود در اشعار مغایه خاقانی و همچنین اعتراضات او به برخی درباریان ستم‌پیشه، از این دست است. این قسمت از طنز او را می‌توان تا حدود زیادی متأثر از سنایی دانست؛ در این موارد، حداقل این است که خود او ادعای آن را دارد که هدفش مخاصمات شخصی نیست، بلکه تاختن به کسانی است که در امور مختلف موجب تباهی و فساد می‌شوند. هدف دیگرش تسویه حساب‌های شخصی است؛ در این‌گونه اشعار، یا نهایت استادی وارد می‌شود و با به‌کارگیری شگردهای متفاوت به هجو و تحقیر معارضان خود مشغول می‌شود، به‌ویژه کسانی که در عرصه سخن دعوی «مجارای» با او را دارند. موارد معدودی از اشعار طنزآمیزش نیز به قصد خوش‌باشی و تفریح گفته شده است. خاقانی برای آفرینش طنز از تکنیک‌ها و شگردهای متفاوتی استفاده می‌کند، که میزان استفاده از آنها، با توجه به نوع کلام و فضا و بافت و هدفی که دنبال می‌کند، متفاوت است؛ مثلاً چنان‌که خواهیم آورد، هنگامی که روی سخنش با رشید و طواط است، سعی می‌کند تمام ویژگی‌های او را در نظر آورد و آن‌گاه هجوش کند، به‌طوری که حتی جثه کوچک رشید را هم مجسم می‌کند، سپس او را به اموری که نهایت کوچکی و حقارت را می‌رسانند تشبیه می‌کند و یا حتی از طریق بازی با واژگان وارد می‌شود و از کاف تصغیر (تحقیر) بهره می‌برد.

واژه طنز در دیوان خاقانی، بیشتر به معنی ریشخند و طعن به کار رفته است. او در قصیده‌ای در جواب رشید و طواط و در مدح او می‌گوید:

مرا به طنز چو خورشید خواند آن جوزا زبون‌تر از مه سی‌روزه‌ام مپی سی روز
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۰)

خاقانی میان طنز و هجو - که امر نکوهیده‌ای است - فرق نهاده و از هجوسرایی پرهیز دارد. او بر آن است که هیچ‌گاه زبان به هجو کسی نگشوده و کسی را فحش و ناسزا نگفته است:

در همه گلزاران و باغستانها

در همه دیوان من دو هجو نبینی

(همان: ۹۳۳)

در عین حال، واقعیت این است که او در عرصه سخن، معارضان خود را سرسختانه نکوهدید و برخلاف ابیات پیشین، هر گاه ناچار به قدح و هجا شده، سمند سخن را در این عرصه بی محابا تاخته است:

شنوده‌ای دم خاقانی از مدیح کسان؟ کنون هجای خسان می‌شنو که هم شاید
هجای بولهب ایزد بگفت و می‌شایست گر او هجای سگی گفت، رو که هم شاید

(همان: ۸۷۳)

او نه تنها مدایح، بلکه سخنان نیشدار و یا هجو خود را هم مفید و لازم می‌داند:
از هجو و مدیح من به یک جا آید صحنات و صحن حلوا

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۰۸)

به عقیده وی، قدح او نیز توتیایی است که روشنی چشم می‌افزاید و سبب می‌شود که مخاطب و اهل عصر به روشن‌بینی بیشتری برسند:

ترش و شیرین است قدح و مدح من با اهل عصر از عنب می‌پخته سازند و ز حصرم توتیا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۸)

شگردهای طنز آفرینی خاقانی

«طنز یک گونه ادبی نیست، بلکه در وهله اول یک شگرد ادبی است؛ اما وقتی این شگرد، سراسر یک گونه ادبی را فرا می‌گیرد، در وهله بعد، به گونه‌ای ادبی تحویل می‌پذیرد» (فولادی، ۱۳۸۲: ۱۱).

می‌دانیم که محدود کردن اشعار طنزآمیز به شگردی خاص، تقریباً ممکن نیست و در هر مورد امکان دارد چندین روش برای ایجاد طنز وجود داشته باشد. آنچه مطمئن نظر است، وجه غالب شگردهایی است که خاقانی در طنزپردازی به کار گرفته است.

۱. تهکم

تهکم معمولاً استهزا و ریشخند را در بر دارد. هرچند که گاه ظاهر کلام جدی به نظر می‌رسد، «تهکم» نفرت و دشنام است؛ نوعی از هزل است. فرق میان آن دو این است که ظاهر تهکم جدی و باطن آن استهزاست و هزل عکس آن است» (المرصفی، به نقل از حلبی، ۱۳۶۴: ۸۶).

این قسمت را نخست با قصیدهٔ ترسائیّه آغاز می‌کنیم که در آن شاعر از اندیشهٔ پیوستن به دولت‌های مسیحی ابخاز و روم را در سر می‌پروراند؛ حال آنکه از برخی ابیات طعنه‌وارش مشخص است که این حرف فقط یک تهدید سیاسی برای تنبّه حکومت منطقه است. به همین دلیل است که حتی نسبت به مسیح^(۵) با لحن اعتراض‌آمیزی سخن می‌گوید و نشان می‌دهد هدف او مسیحی شدن و پیوستن به مسیحیان نیست:

چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست که اکمه را تواند کرد بینا؟! (خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۴)

اما در این وضع دشوار که هیچ‌کس حاضر نیست به او توجه کند و به ارزشش واقف باشد، تکلیف چیست؟ آیا باید ترک دین بگوید؟ او در تمام عمر خود پایبند اصول و موازین اسلامی بوده است و از آن شناخت کافی دارد و از ارزش‌هایش مطلع است، پس چگونه می‌تواند از آن برگردد و سر بر آستان کفر نهد؟ شاعر حتی در بیتی از صلیب بر گردن آویختن، طوری سخن می‌راند که پنداری آن را کاری کودکانه و به دور از خرد می‌داند:

چو آن عودالصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر حلق، عمدا؟! (همان: ۲۶)

او حتی به شکل مضحکی در اصیل مسئلهٔ تثلیث - که مورد اعتقاد مسیحیان است - تشکیک می‌کند:

به یک لفظ آن سه خوان را از چه شک به صحرای یقین آرم همانا (همان)

در کل باید گفت که اگر خاقانی به مسیحیت گرایشی داشت و به جدّ اندیشهٔ خروج از دین را در سر می‌پروراند، سخن به گونهٔ دیگر می‌گفت، به‌طوری‌که از شعر او نوعی تقدس‌زدایی و ترساندن آیین مسیح بر بیاید؛ حال آنکه چنین نیست و کلامش در باب مسیحیت با نوعی طنز و طعنه همراه است:

به دست آرم عصای دست موسی بازم زان کلام در کلام
ز سرگین خر عیسی ببندم ز عاف جاثلیق ناتوانا
ز افشار خرش افسر فرستم به خاقان سمرقند و بخارا
سَم آن خر به اشک چشم و چهره بگیرم در زر و یاقوت حمرا
(همان)

نکوهش حاسدان نیز در کلام او پیوسته با طعنه و استهزا همراه است:

زَن کرست‌ها که حق با این دروگرزاده کرد می‌کشد از کینه چون نمرود در گردون کمان
باشکستم زین خرَن، گرچه درست از من شدند خواندای تا عیسی از مقعد چه دهد آخر زمان
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۲۸)

نه همت من به پایه راضی‌ست نه پایه سزای همت هست
یارب چو ز همت و ز پایه نگشاید کار و نگذرد دست
یا پایه چو همت برافراز یا همت من چو پایه کن پست
(همان: ۸۳۸)

و یا در طعنه به فردی از مقربان پادشاه و دربار می‌گوید:

ای شده - یه چپ سلطان - یه راستین عالم هم
گر به ما کز نگه کنی ما را - یه راست برشود به شکم
(همان: ۹۰۸)

۲. ناسازگاری موضوع و شیوه بیان

«بورلسک» (*burlesque*) یا «سخریه»، اثری است که در آن موضوعی جدی به شکل تمسخرآمیز، یا موضوعی عوامانه و فکاهی به صورتی جدی مطرح شود (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۵۹). قصیده سوگندنامه خاقانی، نمونه بارز این شیوه است که در آن، شاعر مطلب جدی خود را با واژگان رکیک و هزل‌آمیز بیان می‌کند. این قصیده در مدح ابونصر، وزیر منوچهر شروان‌شاه، و موضوع آن کاملاً جدی است. آن‌طور که از ابیات برمی‌آید، معاندان شاعر با چاپلوسی و سخن‌چینی موجب شده‌اند که پادشاه بر خاقانی خشم بگیرد + حال او چاره را در آن می‌بیند که سوگندنامه‌ای در دفاع از خویشان

قصیده چنان است که اندک اندک و به طور پیوسته از مرتبه و ارزش امور یادشده کاسته می‌شود، تاجایی که به الفاظ و عناصر خیلی رکیک و نابهنجار کشیده می‌شود (خاقانی، ۱۳۸۸: ۴۹-۵۶). و یا در قطعه طنزآمیز بی‌بی، شیوه بیان شاعر بسیار استوار و فاخر است. از ظاهر الفاظ و در نگاه اول، زشتی و یا بهتر بگوییم طنزی به چشم نمی‌آید و کلام کاملاً مستعار و کنایی است، اما ورای این ظاهر جدی، به مطلب بسیار مضحکی اشاره می‌کند. ساختار استعاره‌ها و ارتباطشان با یکدیگر طوری است که برای پی بردن به محتوای هزل آمیزشان باید دقت بیشتری کرد. نکته جالب اینکه همین ظاهر به اصطلاح گول‌زننده، کندلی هریسچی را به اشتباه انداخته است، به طوری که طنزآمیز بودن توضیحش درباره این قطعه کمتر از خود قطعه نیست. او می‌گوید: «هنگامی که خاقانی این شعر را می‌سروده، عمه‌اش زن بیوه‌ای بوده موسیقی‌دوست و دف‌نواز که خوب پوشیدن و گشت و سیاحت را دوست می‌داشته و غذاهای خوب می‌پخته است» (هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۳۰). ظاهراً وی به مستعار بودن کلام توجهی نکرده است.

سر انگشت می‌رزد بی‌بی	بر مه انگشت می‌گزد بی‌بی
نای را دشمن است و دف را دوست	بر ره دف همی‌وزد بی‌بی
از پی یک نشان، دوم جامه	لاجوردی همی‌رزد بی‌بی
آفتاب است و زهره می‌طلبد	در بر مه نمی‌خزد بی‌بی
نپزد هیچ قلیقه گزری	تابه شلغمی پزد بی‌بی

(همان: ۸۰۹)

۳. حماسه مضحک

نوع دیگر بورلسک، حماسه مسخره (*mock epic*) است که در آن موضوعی عوامانه با انشای عالی و کلمات فاخری بازگو می‌شود که خاص حماسه است. هدف این نوع، به مسخره گرفتن اعمال و رفتار پست و مبتذل است (همان: ۵۹-۶۰). در این قسمت باید از مصاف رستم و بهرام یاد کنیم که در آن، زبان و شیوه بیان حماسی برای موضوعی هزل‌آمیز و مضحک به کار گرفته شده است. رستم و بهرام، پسران قاضی هستند که پس از پدر بر سر تقسیم مهرها و شغل او با هم نزاع می‌کنند (عبدالرسولی، ۱۳۵۷: ۸۷ به نقل از شرح خاقانی). خود اسامی رستم و بهرام، بار حماسی دارند و تداعی‌کننده نام دو

شخصیت اسطوره‌ای و حماسی (رستم، جهان‌پهلوان ایرانی، و بهر *Archive of SID* سردار معروف دوران هرمز، پسر انوشیروان) هستند. این نکته با توجه به ابهام‌های هزل‌آمیز شاعر و نیز با توجه به توصیفی که از رفتار این دو برادر می‌شود، مطلب را مضحک‌تر می‌سازد (خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۶).

برخی از ابیات قصیده هزل‌آمیز زنان اهل بغداد نیز بدین شیوه‌اند (همان: ۸۰۸-۸۰۹).

۴. طنز وازگانی

این قسمت مربوط به ایجاد طنز از راه بازی با کلمات می‌شود که شامل قلب اشیا و الفاظ، نقش یا تصحیف واژگان، انواع جناس، طرد و عکس است. خاقانی در موارد بسیاری به مفاخره روی می‌آورد و در همان حال که به تمجید از خود سخن می‌گوید، سعی در تحقیر معارضان دارد؛ کسانی که هنگام حریفی جستن با او «آب مجارا ریخته‌اند»:

گوید این خاقانی دریامنابت خود منم هست خاقانی ولیکن از میان افتاده قا

(همان: ۱۹)

پیداست که اگر «قا» از «خاقانی» بیفتد و کلمه به «خانی» به معنی چشمه بدل شود، چه بلایی بر سر معنای واژه می‌آید و مخاصم شاعر در مقابل او که «دریامنابت» است تا چه اندازه تحقیر می‌شود؛ و یا در نکوهش مجیر بیلقانی می‌گوید:

دیو رجیم آن که گشت دزد بیانم گر دم طغیان زد از هجای صفاهان

(همان: ۳۵۶)

که «رجیم»، وارونه و قلب بعضی واژه «مجیر» است.

قومی مطلقاًند به معنی چو حرف قوم مولع به نقش سیم و مزور چو قلب کان

(همان: ۳۱۳)

که علاوه بر بازی وازگانی در مصراع اول، در مصراع دوم، نقش یا تصحیف «سیم»، یعنی «ستم» و قلب «کان»، یعنی «تاک»، از باب استهزا و طنزند. نمونه‌های دیگر:

بر در خواجه از تظلم خلق بشنو آن ناله پراکنده
خواجه آزاد و تکیه‌گه کرده بالش از بالش پراکنده

(همان: ۹۲۰)

فلسفه‌ستیزی خاقانی نیز گاه دست‌مایه ایجاد طنز می‌شود. در یکی از قطعات با

التزام نام دو کتاب پور سینا، نجات و شفاء، یا جناس و ایهام هنرنمایی در سبک به ابداع
سینا و در کلّ به فلسفه طعنه می‌زند (همان: ۸۹۹-۹۰۰).

۵. امور ممنوع (تابوهای جامعه)

۵-۱. عناصر دینی

خاقانی در امور دینی و عقاید مذهبی خود بسیار متعصب است، اما در برخی اشعار «ز
زهد خشک ملول» می‌شود و سنایی‌وار به قلندریتات و اشعار مغایه روی می‌آورد:

مده جام فرعونیم کز تزهّد	چو فرعونیان ز ازدها می‌گریزم
مرا آشکارا ده آن می که داری	به پنهان مده کز ریا می‌گریزم...
من از پاده گویم تو از توبه گویی	مگو کز چنین ماجرا می‌گریزم
حریف صبحم، نه سبّوح‌خوانم	که از سبّحه پارسا می‌گریزم
مرا سجده‌گه بیت پنت‌العنب به	که از بیت ام‌القری می‌گریزم

(همان: ۲۸۹)

نمونه‌ای دیگر

سنگ‌فشان کنند خلق از پی دین به جمره در ما همه جان‌فشان کنیم از پی خم به می خری
ور به طواف کعبه‌اند از سر پای سرزنان ما و تو و طواف دیر از سر دل، نه سرسری...
کعبه به زاهدان رسد، دیر به ما سیوکشان بخشش اصل دان همه ما و تو از میان بری
زهد شما و فسق ما چون همه حکم داور است داورتان خدای باد این همه چیست داوری
(همان: ۴۲۸)

راز مستان از میان بیرون فتاد	الصّبوح آواز از آن بیرون فتاد...
زاهد کوه استینی برفشاند	زو کلید خمستان بیرون فتاد
صوفی قرا کبودی چاک زد	ساغریش از بادبان بیرون فتاد
یاد، دستار مؤذن درریود	کعبتینی از میان بیرون فتاد

(همان: ۴۷۴-۴۷۵)

و از این دست است ابیاتی از قصیده مبارزه با شیخ الشیوخ بغداد (همان: ۳۹-۴۰).

۵-۲. استفاده از تابوهای جنسی

از اشعار طنزآمیزی که با این روش ساخته می‌شوند، به عنوان هزلیات و گاه خبیثات یاد

می‌شود. دو رباعی هزل‌آمیز صفحه ۷۱۱ دیوان از این دست است؛ نیز قصیده زکات اهل بغداد:

اهل بغداد را زنان بینی	طبقات طبق زنان بینی
هاون سیم زعفران‌سایان	فارغ از دسته گران بینی
زعفران‌سای گشته هاون‌ها	تنگ چون تنگ زعفران بینی...

(همان: ۸۰۹)

همچنین قطعه‌ای با ردیف «بی‌بی» که در قسمت ناسازگاری موضوع و شیوه بیان (بورسک) از آن یاد کردیم، می‌تواند در این بخش هم جای بگیرد.

۶. نفرین و دشنام

دشنام از اصلی‌ترین ابزارهای هجاگوست. به قول سوزنی، در هجا «مرغ بریان و حلوا و حریر» نمی‌دهند، بلکه وارد شدن بدین عرصه، فحش و ناسزا و دشنام در پی دارد (سوزنی، ۱۳۳۸: ۴۴ و ۴۵). شاعران حتی ممکن است بزرگان را نیز تهدید به هجو کنند و آن بیشتر زمانی است که امیران در دادن صله، سستی ورزند. نمونه را خاقانی در قطعه‌ای برای گرفتن صله از امیر اسدالدین - که از دوستانش بوده و ابیات متعددی در مدح او سروده است - نخست از در مدح همراه با حسن طلب وارد می‌شود، لیکن در ابیات پایانی - البته به مزاح - هشدار می‌دهد که اگر خواسته‌اش را نگیرد، امیر را دشنام خواهد گفت (خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۵۰). تهدید به هجو برای دریافت صله را در دیوان انصوری نیز می‌بینیم (انصوری، ۱۳۷۶: ۵۶۰).

امیران هم می‌دانند که شاعرانی چون خاقانی، سخنورانی بسیار پرتوان‌اند و همچنان‌که در مدح، پایه تخت ممدوح را به فلک‌الافلاک می‌رسانند، هنگام هجا و دشنام نیز ممکن است آنان را به خاک مذلت بنشانند و عرضشان بر باد دهند؛ به همین دلیل معمولاً به خواسته آنان توجه دارند. چنانکه در همین مورد، امیر اسد شتران طلب‌شده را برای خاقانی می‌فرستد:

میر چون هفت بیت من خوانده ست ده شتر بارگیر فرموده ست

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۵۱)

از کسانی که گاه هدف دشنام خاقانی قرار می‌گیرد، ابوالعلائی گنجوی است که علی‌الظاهر استادش هم بوده است:

از لگد حادثات سخت شکسته دلم بسته خیالم که هست این خلل از بوالعلا
پیش بزرگان ما آب کسی روشن است کاب ز پس می‌خورد بر صفت آسیا
رنج دلم را سبب گردش ایم نیست فعل سگ گرچه هست قدح خر روستا
(همان: ۳۸)

اشعاری از این دست که در آنها خاقانی، خصمان را نکوهش می‌کند، در دیوان او فراوان نمونه دارد؛ برای نمونه، می‌توان اشاره کرد به بسیاری از ابیات قصیده:

کز خاطران که عین خطا شد خطایشان مخرق اهل مخرقه مالکد رقابشان
(همان: ۳۲۸)

۷. استفاده از اصطلاحات و باورهای عامیانه

این قسمت شامل تأثیراتی می‌شود که شاعر از پیرامون خود گرفته است؛ چیزهایی که در بین عاقه مردم و در میان جامعه رواج دارد؛ شامل اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها و تمثیل‌ها و برخی عقاید و باورهای موجود در میان عوام. این‌گونه سخنان آن‌گاه که با کلام فاخر ادبی درآمیزند، جذابیت خاصی می‌یابند. این مقوله در دیوان خاقانی به وفور یافت می‌شود، که در مواردی نیز از چاشنی طنز برخوردار است.

من آن دو لفظ مثل سازم از کلام عوام به وقت آنکه ز هر شوخ چشمم آید خشم
که مرد را زه چشم است پسته تاره ... که چون درید زه ... بریده شد زه چشم
(همان: ۹۰۳)

او در شعری، «ز بخت نگون طالع اندر شگفت» می‌شود و این نگون‌بختی را با استفاده از برخی باورها و عقاید عامیانه، با لحنی طنزآمیز بیان می‌کند:

من که خاقانی‌ام نموداری مختصر دیده‌ام ز طالع خویش
سر خر کاو به خواب در بخت است دورتر دیده‌ام ز طالع خویش
پس به پیداری آزمایش را سر خر دیده‌ام ز طالع خویش...
(همان: ۸۹۰)

www.SID.ir

یکی دیگر از عبارات عامیانه طنزآمیز، اصطلاح «شکر شیرین کردن» است، که در

طلعنه زدن به کسی و به صورت تهنیم یا مجاز به علاقه *Angeln* یا این اصطلاح در معنی خودشیرینی کردن است» (جمال خلیل شرواتی، ۱۳۶۶: ۶۳۵).
رخ ترش داری که من خوبم، شکر شیرین کنی چون ترش بلشی به تو شیرین روان خواهم فشند
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵۹۷)

۸. تحقیر

در این روش، طنزپرداز سعی دارد کسی یا چیزی را که هدف انتقاد خود قرار داده است کوچک کند و جایگاهش را پایین تر از آنچه هست نشان دهد. می توان گفت این امر در طنزهایی رخ می دهد که بیشتر جنبه شخصی دارند، او در نکوهش و تحقیر خصم قزل ارسلان می گوید:

گر خصمش امیر مصر گردد	کاو را عدن عمان ببینم
پندار سر خر و بن خار	در عرصه بوستان ببینم
انگار خروس پیروز را	بر پایه نردبان ببینم

(همان: ۲۶۹)

نیز:

خواجه بر استر رومی خر مصری می دید	گفتم از صد خر مصری ست به آن دُلّال تو
تو به قیمت ز خر مصر نه ای کم به یقین	نه ز پانگ خر مصری ست کم آن غلغل تو
آن خر مصر عتابی ست وز اطلس جُل او	تو خر اطلسی و هست عتابی جل تو

(همان: ۱۹۷)

در نکوهش اعرابیان:

کعبه در دست سیاهان عرب دیده چنانک	چشمه حیوان به تاریکی گروگان دیده اند
بهترین چایی به دست بدترین قومی گرو	مهرة جان دارو اندر مغز ثعبان دیده اند

(همان: ۹۵)

نیز در نکوهش و طواط گوید:

چندین سقاطه هوس افزای عاقل گاه
جز بر دو گوپیازة بلخیت دستگاه...
کز نظمی و قصاید من خوانده چند گاه
دیوانت همچو چشم غزالان شده سیاه
(همان: ۹۱۹)

ای بلخیک، سقط چه قرستی به شهر ما
ایی چو سیر کوبه رازی به پانگ و نیست
بدنثری و رسائل من دیده چند وقت
موی تو چون لعاب گوزنان شده سپید

۹. عناصر بلاغی

۹-۱. تشبیه

در اینجا تشبیه را به دو بخش تقسیم کرده‌ایم: یکی تشبیه به امور ناسازگار و حیوانات، و دیگری تشبیهی است که علاوه بر این موارد، با مقایسه هم توانمان است (مقایسه از راه تشبیه).

۹-۱-۱. تشبیه به حیوانات و امور ناسازگار

یکی از کسانی که چند بار با این شیوه هدف تیر هجو خاقانی قرار گرفته، رشید وطواط است. خاقانی بارها از راه این شگرد، رشید را «زیبا، زشت گفته است»:

این گریه‌چشمک این سگک غوری غرک
با من پلنگ‌سارک و روباه‌طبعک است
خنک زند چو بوزنه چُنْک زند چو خرس
خرگوشک است، خنشی و زن‌مرد در دو
وقت بوده سگ در من و اکنون به بخت من
شیرک شده‌ست و گرگک و از هر دو بدترک
(همان: ۷۸۰)

ابیات این شعر تا پایان بر همین منوال است و شاعر با تشبیه مهجوه به حیوانات و همچنین نسبت دادن اعمال و رفتاری که از شان انسانی به دور است، کاملاً او را خوار می‌سازد. اگر شاعر فقط با تشبیه در پی خوارداشت مهجوه می‌بود، قطعاً کاری با این قدرت و هجویی یا این تأثیر پدید نمی‌آمد. استفاده از کاف تصغیر جزو عواملی است که موجب زیبایی هرچه بیشتر کلام و نیرومندی طنز آن شده است. این کاف‌های تصغیر یا تحقیر، یادآور جثه کوچک رشید هم هست که شاعر آن را از نظر دور نداشته است. «تخلص رشید به وطواط، از بابت کوچکی جثه او بود؛ چه وطواط نام مرغی است از

جنس پرستو و این خردی جثّه او هم موجب ایجاد بعضی مطایب *Archives of SID* صفا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۲۸).

هستند افراد کولی و مسخره که در کوچه و خیابان پرسه می‌زنند و گاهی به دلیل رفتار و حرکات مضحکشان مورد توجه عاتقه مردم و به‌ویژه کودکان قرار می‌گیرند، به‌طوری‌که کودکان دنبالشان راه می‌افتند و می‌خندند و آنها را به سخره می‌گیرند، و به اصطلاح، اینان «بازیچه کودکان کوی» می‌شوند. شاعر، فلک کز رفتار را با تصویر بسیار جذابی به این لودگان مانند کرده است:

منه غرامت خالقانیا نهاد فلک را	بین فلک به چه ماند در آن نهاد که هشت
فلک به مسخره مست پشت خم ز فتادن	ز زخم سیلی مردان کبود گردن پست
به شب هزار پسر جرعه ریخته به سرش بر	به روز مشعل تابناک داده به دستش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۹۱)

۹-۱-۲. مقایسه از طریق تشبیه

در برخی موارد، هنگامی که شاعر مهجور را به حیوانات و یا به امور ناپسند تشبیه می‌کند، دو عنصر مثبت و منفی را در کنار هم می‌آورد و همراه با تشبیه، آن دو را با هم مقایسه می‌کند و یا اینکه مخاطب خود را به مقایسه وامی‌دارد. این مقایسه گاه با خود شاعر است، یعنی سخن و جایگاه حاسدان را در مقابل کلام و جایگاه خود قرار می‌دهد و سرانجام با تشبیهی ناساز، همه چیز را به نفع خود به پایان می‌برد. بسیاری از ابیات قصیده‌ای با مطلع زیر، بدین گونه‌اند:

مشتی خیس ریزه که اهل سخن نیند	با من قران کنند و قرینان من نیند
-------------------------------	----------------------------------

(همان: ۱۷۴ و ۱۷۵)

و یا برخی اشعاری که در خوارداشت رشید و طواط گفته است:

این غر غرچه که جغد دمن است	نیست او را چو همای اصل کریم
چون کلاغ است نجس‌خوار و جسور	چون خروس است زناکار و لشیم...
نیست در قصر شهان شاهین‌وار	هست بر کنگره‌ها کنگر دیم
نیست طغزل‌شرف و عنق‌نام	هست هدهدلقب و کرکس‌خیم...

(همان: ۹۰۳)

ارسال مثل آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای بیارایند که مثل یا شبه‌مثل، و متضمن مطلبی حکیمانه است و این صنعت همه جا موجب آرایش و تقویت بنیه سخن می‌شود. گاه باشد که آوردن یک مثل در نظم یا نثر و خطابه و سخنرانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد (همایی، ۱۳۸۵: ۲۲۹). تمثیل نیز به جای هجا می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد، به‌طوری‌که صاحب اسرارالبلاغه می‌آورد: «و این کان ذمّا کان مشّه اوجع و میسمّه الذّع و وقعہ اشّد و حدّة احدث» (جرجانی، لا ت: ۹۷).

داستان طنزآمیز کور کوفی و حور عجمی (همان: ۸۳۶) و تمثیل برای پرهیز از مصاحبت ناجنس:

به لمس پیرزن ماند حضور ناکسان کاؤل
وضو باطل کند و آخر ندارد نارستانی
(همان: ۴۱۲)

و یا هجو و تحقیر رشید و طواط و به سخره گرفتن سخنان کم‌مایه او همراه با تمثیلی هزل‌آمیز (همان: ۹۳۱) از نمونه‌های کاربرد این شگرد در سخن خاقانی هستند. او در شعری، از استرداد بلکی - که گویا پیش‌تر، شاه صله به او داده بود - گله‌مند است، اما برای حفظ ظاهر می‌گوید اعتراض خطاب به شاه نیست و مثل ماه و خورشید را به کار می‌برد که خورشید اگر نورچ به ماه می‌دهد آن را باز می‌ستاند؛ بدین ترتیب با تشبیه شاه به خورشید از زهر سخن خود می‌کاهد، ولی در بیت بعد، غیرمستقیم و از طریق تمثیل، طعنه‌ای چست می‌زند و زیرکانه ممدوح لثیم خویش را به سگ تشبیه می‌کند: مقل می‌تالید یعنی قرص رنگین کوچک است - سگ دويد آن قرص از او بربود و انک رفت راست (همان: ۸۷)

ایجاد طنز از راه اغراق، از شگردهای برجسته طنزآفرینی در دیوان خاقانی است. در این زمینه می‌توان به شوخی‌های مضحک و هجوآمیز شاعر با پدرش اشاره کرد که توصیف اغراق‌آمیز دارد (همان: ۸۹۲). همچنین در مورد آل غانم یا غانمیان از زبان خود این گروه، اصل و نسبشان را به شیوه‌ای اغراق‌آمیز به سخره می‌گیرد:

ز آل غایم اگر چه نفعی نیست باری اسود (الکدنی المبدی)
وای عالم اگر فکندی حق کار عالم به دست غامیان
وقت آن کز نسب نهد خود را از ملایک نهد نه ز آدمیان
اول از شیر سرخ لاف زند پس برآید سگ سیه ز میان
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۱۵)

خاقانی چند بار عزم سفر خراسان می‌کند که هر بار به مشکلی برمی‌خورد. یک بار که به ری می‌رسد، دچار بیماری سختی می‌شود و در نتیجه قصیده‌ای در مذمت آب و هوای ری می‌سراید. در ابیات پایانی این قصیده، با اغراق، تصویر طنزآمیز بسیار زیبایی ایجاد شده است. شاعر که از دست و پای ری گریزان است و می‌خواهد جان خود را نجات دهد، می‌بیند که حتی عزرائیل هم - که فرشته مرگ است و همگان از وی می‌هراسند - در مقابل ری ضعیف و ناتوان است و سراسیمه می‌گریزد.

ری در قفای جان من افتاد و من به جهد جان می‌برم که تیغ اجل در قفای ری
دیدم سحرگهی ملک‌الموت را که پای بی کفش می‌گریخت ز دست و پای ری
گفتم تو نیز؟ گفت چو ری دست برگشاد بویحیی ضعیف چه باشد به پای ری؟
(همان: ۴۴۴)

۹-۴. تناقض

ناسازگاری در بخش‌های یک سخن را شامل می‌شود و یا تصویری چنان ترکیب شده باشد که عناصر آن یکدیگر را نقض کنند. شفیع کدکنی تناقض را محور تعریف همه طنزهای واقعی می‌داند (۱۳۸۵: ۱۴). البته منظور ایشان بیشتر طنزهایی است که به تابه‌ها حمله می‌کنند. از نمونه‌های کاربرد تناقض‌های طنزآمیز در سخن خاقانی، این ابیات در نگوشت آثار بوعلی است:

خواهی نجات مهلکه منگر نجات پیش خواهی شفای عارضه مشو شفا مقیم
نفی نجات کن که نجاتی است بس خطر دور از شفا نشین که شفایی ست بس سقیم
(همان: ۹۰۰)

تصویر متناقض ابیات که با توجه به نام دو کتاب ابن سینا ایجاد شده است، کاملاً پیداست: نجاتی که مهلک است و شفایی که سقیم.

نمونه دیگر تصویر متناقض زیبا در شوخی با خواجه اسعد - یکی از بزرگان معاصر با شاعر - است. شاعر، حالت او را پس از باده‌نوشی به سخره گرفته است:

خواجه اسعد چو می خورد پیوست طرفه شکلی شود چو گردد مست
پارساروی هست، لیکن نیست قله‌بان شکل نیست، لیکن هست
(همان: ۸۴۷)

نیز از باب ته‌گم و با تصویری متناقض و مضحک می‌گوید:

پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده ماکیان بر در کنند و گریه در زندان‌سرا
(همان: ۲)

۵-۹. تلمیح

ایجاد طنز از راه تلمیح می‌تواند به دو صورت شکل بگیرد: یکی اینکه با اشاره به مثل و داستان و... در بافتی طنزآمیز، بر جذابیت و طنز مطلب بیفزاییم، و دیگر اینکه خود تلمیحی که به کار می‌بریم، دارای طنز باشد. شاهدی که در اینجا می‌آوریم، از نوع دومی است؛ یعنی با اشاره به داستانی طنزآمیز، بافت ابیات جنبه طنز به خود گرفته است:

درزی‌ی صدره مسیح برید علمش برد و گفت گوش خر است
(همان: ۶۷)

توضیح اینکه «عیسی»^(۲) پیوسته جامه پلاس پوشیدی. ترسایی اندیشید که ذره‌ای از سندس برای بدن او بدوزد. نزد درزی رفت و گفت از این سندس جامه‌ای بدوز و چیزی از آن برمگیر. چون ترسا آمد که جامه بازستاند، شاگرد درزی با استاد کینه داشت؛ به ترسا گفت: که استاد از پارچه دزدیده، و استاد فوراً آن قطعه را به شکل گوش خر ساخت و به ترسا گفت: این را برای تبرک به شکل گوش خر ساختم و نگه داشتیم» (سجادی، ۱۳۸۹: ذیل درزی).

۶-۹. تعریض

تعریض از انواع کنایه است. می‌توان گفت که تعریض معمولاً با طعنه و ریشخند همراه است و «جمله‌ای است اخباری که مکنی‌عنه آن هشدار به کسی یا نکوهش یا تنبیه و یا سخره کردن باشد. از این رو مخاطب را آزرده می‌کند» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۴۳). خاقانی

بارها به برتری سخن خود بر برخی شاعران بزرگ اشاره کرده و بداندیشانه است. شاعر در قطعه‌ای، علت نرفتن خود را به دربار، همراه با تعریض و نیش و کنایه بیان می‌کند و به طور ضمنی به شاه می‌فهماند که هنگام صله دادن رعایت حالش را بکند:

ای شاه دو معنی را نامد به تو خاقانی کاتدر دل از آن هر دو ترسی است که جان
یا خاطر او نارد مدحی که دلت گیرد کاهد یا همت تو ندهد مالی که دلش خواهد
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۶۷)

و باز در تعریض به فلاسفه گوید:

فلسفی دین می‌باش خاقانی که صلاح مجوس به زان است
این چو طوطی بود مقوس و آن چون خروسی که طبعش احسان است
(همان: ۸۴۷)

اکثم بن صفی، از خطیبان دوره عرب جاهلی، در یکی از وعظ‌هایش جمله‌ای دارد که می‌گوید: «شَرَّ البلادِ بلادُ لا امیرَ بها» (زکی‌صفوت، ۱۹۳۳: ۲۱). متنبی هم با اندکی تغییر، این عبارت را به کار برده است و می‌گوید: «شَرَّ البلادِ مکانٌ لا صَدیقَ به» (متنبی، ۱۹۸۳: ۳۳۳). به نظر می‌رسد خاقانی نیز در بیتی که در آن شروان را شرّ البلاد دانسته، به جمله اکثم نظر داشته است، که در این صورت قطعاً تعریضی بر حکومت منطقه شروان و امیر آن منطقه است:

یا رب از این حبس‌گاه بازرهاتش که هست شروان شرّ البلاد خصمان شرّ الذواب
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۴۵)

کلام غیرمستقیم و طعنه‌وار در بسیاری مواقع گیرانر و مؤثرتر از کلام مستقیم و صریح است. نمونه‌ای دیگر:

خواجه در من در نیکی دریست چه کنم لب به بدی نگشایم
او بدی گوید و آن را شاید من نکو گویم و این را شایم
او به من گوهر خود بنموده ست من بدو گوهر خود بنمایم
(همان: ۷۵۵)

نتیجه‌گیری

دیدیم که در لایه‌های اشعار سنگین خاقانی طنزی نهفته است که با لحنی بسیار ظریف و هنرمندانه و گاه به دور از سنگینی و پیچیدگی همیشگی کلام او است. در متن

نوشتار، حدود پانزده شگرد معرفی شد که در سروده‌های خاقانی، ایجاد طنز از طریق آنها صورت گرفته است؛ تهکم، بولسک، طنز واژگانی، بهره‌گیری از باورداشتهای عامیانه، کاربرد تابوها، تعریض، تحقیر از مهم‌ترین آنهاست. نکته مهمی که از بررسی شگردهای طنز خاقانی مشخص شد و در نمونه‌های بررسی‌شده نیز آن را نشان دادیم، این بود که میزان استفاده از این شگردها، با توجه به نوع کلام و فضا و بافت و هدفی که دنبال می‌کند، متفاوت است؛ و در موقعیت‌های متفاوت، لحن کلام هم متفاوت می‌شود.

منابع

- انوری، محمد بن علی (۱۳۷۶)، دیوان، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهاردهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- جرجانی، عبدالقاهر (بی‌تا)، *اسرارالبلاغه فی العلم البیان*، تحقیق السید محمد رشید رضا، مصر، المكتبة التوفيقية.
- جمال خلیل شروانی (۱۳۶۶)، *نزعة المجالس*، چاپ محمدمبین ریاحی، تهران، زوآر.
- حلی، علی‌اصغر (۱۳۶۴)، *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران*، چاپ اول، تهران، پیک.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۵۷)، *دیوان خاقانی شروانی*، چاپ علی عبدالرسولی، تهران، خنیا.
- _____ (۱۳۸۷)، *تحفة العراقيين (ختم الغرایب)*، به کوشش علی صفری افیقلعه، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۸۸)، *دیوان*، با تصحیح، مقدمه و تعلیقات سید ضیاء‌الدین سجادی، چاپ نهم، تهران، زوآر.
- زکی صفوت، احمد (۱۹۳۳)، *جمهرة خطب العرب فی عصور العربیة الزاهرة، الطبعة الاولى*، القاهرة، مطبعة المصطفی البابی الجلی.
- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۸۹)، *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی*، دو جلد، چاپ سوم، تهران، زوآر.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۳۸)، *دیوان*، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- شایدی SID کهنه‌چمدرضا (۱۳۸۸)، *این کیمیای هستی (مجموعه مقاله‌ها و یادداشت‌ها)*، به کوشش ولی‌الله درویدیان، چاپ سوم، تبریز، آیدین.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۹)، بیان، تهران، فردوس.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، تاریخ ادبیات ایران، چاپ دوم، تهران، فردوسی.

فولادی، علیرضا (۱۳۸۶)، طنز در زبان عرفان، چاپ اول، تهران، فراگفت.

کاسب، عزیزالله (۱۳۶۶)، چشم‌انداز تاریخی هجو، چاپ اول، تهران، تابش.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۸)، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ دوم، تهران، مرکز.

_____ (۱۳۷۶)، سوزن عیسی، چاپ اول، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴)، خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او)، ترجمه

میرهدایت حماری، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

المتنبی (۱۹۸۳)، دیوان، بیروت، دار بیروت.

میرصادقی، میمنت (۱۳۸۵)، واژه‌نامه هنر شاعری (فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و

سبک‌های آن)، چاپ سوم، تهران، کتاب مهناز.

نیکوبخت، ناصر (۱۳۸۰)، هجو در شعر فارسی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۵)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ بیست و پنجم، تهران، همد.